


مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت


سال نوزدهم، شماره ۷۰، بهار ۱۴۰۴
صفحه ۱۳۰ تا ۱۵۳

مقایسه تطبیقی حکم وضعی حقوق بشر از دیدگاه وهابیت (ابن عثیمین) و فقه شیعه (محمدرضا مظفر)

دانشجوی دکتری وهابیت شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

جواد بهشتی پور 

استادیار گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

ابراهیم قاسمی  *

چکیده

حقوق بشر به عنوان یکی از مباحث محوری در فقه اسلامی، تفاوت‌های بنیادین در دیدگاه‌های مکاتب مختلف فقهی را نمایان می‌سازد. این پژوهش به بررسی احکام وضعی مرتبط با حقوق بشر از دیدگاه محمدرضا مظفر، فقیه برجسته شیعه، و محمد بن صالح ابن عثیمین، از اندیشمندان وهابیت، می‌پردازد. احکام وضعی، شرایط و وضعیت‌هایی را تعیین می‌کنند که تحقق یا عدم تحقق احکام تکلیفی را ممکن می‌سازند. سؤال اصلی تحقیق این است که چگونه تفاوت‌های دیدگاه مظفر و ابن عثیمین در احکام وضعی بر استنباط و اجرای حقوق بشر تأثیر می‌گذارد. فرضیه پژوهش بیان می‌کند که مظفر با بهره‌گیری از عقل و اجماع، رویکردی پویا و تطبیقی ارائه می‌دهد، در حالی که ابن عثیمین با پایبندی به نصوص دینی، دیدگاهی محدودتر و سنت‌گرایانه اتخاذ می‌کند. این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد مظفر با انعطاف بیشتر، امکان سازگاری احکام وضعی با مسائل حقوق بشری و عدالت اجتماعی را فراهم می‌آورد، در حالی که دیدگاه ابن عثیمین با محدودیت در تفسیر نصوص دینی، چالش‌هایی در تطبیق با نیازهای معاصر ایجاد می‌کند.

کلیدواژه: حقوق بشر، احکام وضعی، محمدرضا مظفر، ابن عثیمین، وهابیت، فقه شیعه، تطبیق فقهی.

* نویسنده مسئول: e.qasemi@urd.ac.ir

تاریخ تایید: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰



The Islamic Revolution Approach Quarterly

Vol. 19, No.70, Spring 2025, P 130-153

rahyaftjournal.ir

Comparative Analysis of the Legal Status of Human Rights from the Perspectives of Wahhabism (Ibn Uthaymeen) and Shia Jurisprudence (Mohammad Reza Mozaffar)

Javad Beheshtipour 

Ph.D. student in Wahhabism Studies,
University of Religions and Denominations,
Qom, Iran

Ebrahim Ghasemi 

Assistant Professor of Islamic Religions,
University of Religions and Denominations,
Qom, Iran

Abstract

Human rights, as one of the central issues in Islamic jurisprudence, reveals fundamental differences in the perspectives of various jurisprudential schools. This research examines the legal rulings related to human rights from the viewpoint of Mohammad Reza Mozaffar, a prominent Shia jurist, and Muhammad bin Salih Ibn Uthaymeen, a notable thinker in Wahhabism. Legal rulings define the conditions and statuses that enable or prevent the realization of obligatory rulings. The main question of the research is how the differences between Mozaffar and Ibn Uthaymeen's views on legal

* Corresponding Author: e.gasemi@urd.ac.ir

How to Cite: Beheshtipour, J., Ghasemi, E. (2025). Comparative Analysis of the Legal Status of Human Rights from the Perspectives of Wahhabism (Ibn Uthaymeen) and Shia Jurisprudence (Mohammad Reza Mozaffar), *The Islamic Revolution Approach Quarterly*, 19(70), 130-153.

Received: 03/15/2024

Accepted: 05/05/2025

rulings affect the interpretation and implementation of human rights. The hypothesis of the research states that Mozaffar, by utilizing reason and consensus, provides a dynamic and comparative approach, while Ibn Uthaymeen adopts a more limited and traditional view, adhering strictly to religious texts. This descriptive-analytical study demonstrates that Mozaffar's greater flexibility allows for the alignment of legal rulings with human rights issues and social justice, whereas Ibn Uthaymeen's view, with its limitations in interpreting religious texts, creates challenges in adapting to contemporary needs.

Keywords: Human Rights, Legal Rulings, Mohammad Reza Mozaffar, Ibn Uthaymeen, Wahhabism, Shia Jurisprudence, Jurisprudential Comparison.

Introduction

Human rights are one of the fundamental concepts that encounter various interpretations in different readings of Islamic jurisprudence. This article focuses on legal rulings and conducts a comparative analysis of the views of two contemporary jurists, Mohammad Reza Mozaffar (a Shia thinker) and Muhammad bin Salih Ibn Uthaymeen (a prominent Wahhabi jurist). The main question of the article is how the differences in the intellectual foundations of these two jurists affect the interpretation of legal rulings and their impact on human rights and social justice.

Research Methodology

The research method is descriptive-analytical, utilizing the analysis of jurisprudential sources, the direct works of Mozaffar and Ibn Uthaymeen, and related sources on legal rulings and human rights. Data were collected through library research and the study of jurisprudential, principled, and philosophical documents.

Theoretical Framework

Legal rulings are defined as rules that facilitate the realization or non-realization of obligatory rulings. In Shia jurisprudence, these rulings are analyzed through tools such as reason, consensus, conditions, impediments, and causes, while in Wahhabism, these rulings are based solely on religious texts, avoiding any form of rationalist

ijtihad.

View of Mohammad Reza Mozaffar

Mozaffar places significant emphasis on the role of reason and consensus in analyzing legal rulings. He believes that temporal and spatial conditions and social justice must be considered in the analysis of legal rulings. For Mozaffar, legal rulings are not merely legal tools but a means to ensure human dignity and guarantee human rights. He examines conditions, impediments, validity, and corruption with a comparative and rationalist perspective, emphasizing the compatibility of jurisprudence with human rights concepts.

View of Muhammad bin Salih Ibn Uthaymeen

Ibn Uthaymeen views legal rulings strictly within the framework of religious texts. He avoids any rationalist ijtihad outside the tradition of the predecessors and considers human rights only within the framework of Islamic law. From his perspective, individual freedoms should be limited to the objectives of Islamic law, such as preserving religion, reason, life, and lineage. In his jurisprudence, legal rulings like conditions and impediments are seen as tools for restricting individual freedoms in favor of maintaining religious order.

Comparative Analysis

The methodological differences in analyzing legal rulings between Mozaffar and Ibn Uthaymeen are striking. Mozaffar relies on reason, consensus, and the needs of the time, while Ibn Uthaymeen considers only traditional texts as valid. Mozaffar's flexible approach allows him to adapt rulings to modern human rights concepts, whereas Ibn Uthaymeen encounters conceptual and interpretive limitations in the face of social changes.

Impact of Their Jurisprudence on Human Rights

Mozaffar views legal rulings as serving social justice, individual freedoms, and human dignity, interpreting them in line with human rights. In contrast, Ibn Uthaymeen conditions freedom on the principles of Islamic law, rejecting any independent definition of it. The difference between these two perspectives ultimately relates to

their differing philosophical foundations, their views on reason, and their engagement with the contemporary world.

Conclusion

In conclusion, the article finds that Mozaffar, by utilizing diverse interpretative resources, offers a dynamic and effective perspective in explaining legal rulings and their compatibility with human rights. In contrast, Ibn Uthaymeen presents a limited framework for analyzing legal rulings with his traditional and text-centered approach. The article suggests that to strengthen the position of Islamic jurisprudence in the contemporary world, adopting approaches like Mozaffar's could be more effective in synergizing with global concepts.

مقدمه

حقوق بشر به عنوان یکی از موضوعات اساسی در مباحث اجتماعی و حقوقی، همواره جایگاه ویژه‌ای در فقه اسلامی داشته است. این مفهوم در عین حال که از اهمیت جهانی برخوردار است، در مکاتب مختلف فقهی به شیوه‌های گوناگونی تفسیر و تطبیق داده می‌شود. در این میان، احکام وضعی، به‌عنوان بخش مهمی از فقه اسلامی که به شرایط و وضعیت‌های تحقق احکام تکلیفی می‌پردازد، نقشی کلیدی در تحلیل حقوق بشر دارد. احکام وضعی، بر خلاف احکام تکلیفی که رفتار مکلف را مستقیماً هدایت می‌کنند، وضعیت‌هایی را تعریف می‌کنند که موجب تحقق یا عدم تحقق احکام تکلیفی می‌شوند. این احکام به‌ویژه در موضوعات مرتبط با حقوق بشر و عدالت اجتماعی، بستر مناسبی برای بررسی تطبیقی میان مکاتب فقهی فراهم می‌آورند. دو رویکرد شاخص در این زمینه، دیدگاه‌های محمدرضا مظفر، از متفکران برجسته اصولی شیعه، و محمد بن صالح ابن عثیمین، یکی از رهبران فقهی وهابیت، هستند. محمدرضا مظفر، با تأکید بر منابع چهارگانه استنباط یعنی قرآن، سنت، عقل، و اجماع، نگاهی پویا و تطبیقی به مسائل فقهی از جمله حقوق بشر دارد. او معتقد است که احکام وضعی باید با مقتضیات زمان و مکان منطبق باشند و نباید با حقوق اساسی انسان‌ها در تضاد قرار گیرند. در مقابل، ابن عثیمین، با تأکید بر بازگشت به نصوص دینی و مخالفت با هرگونه نوآوری، دیدگاهی محدودتر و سنت‌گرایانه ارائه می‌دهد. او بر این باور است که حقوق بشر تنها در چارچوب شریعت اسلامی معنا پیدا می‌کند و احکام وضعی باید به‌طور کامل بر اساس نصوص قرآنی و سنت تبیین شوند. با این وجود، مسئله اساسی این است که چگونه این دو رویکرد در تحلیل احکام وضعی مرتبط با حقوق بشر تفاوت دارند؟ و این تفاوت‌ها چه تأثیری بر استنباط و تطبیق احکام با نیازهای معاصر دارند؟ بررسی تطبیقی دیدگاه این دو متفکر می‌تواند به شناخت دقیق‌تری از نحوه تعامل فقه اسلامی با مفاهیم مدرن حقوق بشر و عدالت اجتماعی کمک کند. همچنین، این پژوهش می‌تواند بستر مناسبی برای گفت‌وگو و تعامل میان مکاتب فقهی فراهم آورد، به‌ویژه در مواردی که حقوق بشر و آزادی‌های فردی به‌عنوان دغدغه‌ای جهانی مطرح است. در این مقاله، تلاش می‌شود تا از طریق تحلیل دیدگاه‌های مظفر و ابن عثیمین در خصوص احکام وضعی، به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه هر یک از این دو رویکرد به مسئله حقوق بشر نگاه می‌کنند و این نگاه‌ها چگونه در روش‌شناسی فقهی و کاربرد عملی احکام بازتاب یافته است.

۲- پیشینه تحقیق

سید فاطمی (۱۳۹۵) در «رویکردی عدلیه ای به نظریه مقاصد و پیامدهای حقوق بشری» معتقد است نظریه مقاصد الشریعه، با وجود جذابیت‌های هرمنوتیکی خود، هرگز نتوانست به‌عنوان یک نظریه تفسیری رقیب جدی برای اصاله‌الظهوری اصولیون مسلمان مطرح شود. اما از زمان انتشار اثر شاطبی (*الموافقات فی اصول الشریعه*) این نظریه گاه به‌عنوان رویکردی تفسیری و گاه به‌عنوان فلسفه حقوقی برای تبیین ماهیت، کارکرد، و اهداف شریعت جایگاهی برجسته پیدا کرده است. این پژوهش، ابتدا نظریه مقاصد الشریعه غزالی و اصول فقه شاطبی را بررسی کرده و سپس با تأکید بر ایده جهانی شدن اهداف شریعت، ناکامی تاریخی این نظریه در پذیرش مرجعیت عقل اخلاقی و محوری بودن حیثیت انسان را تحلیل می‌کند. ارزیابی نظریه مقاصد در پرتو عدالت، تأکید بر غیبت حیثیت انسانی در آن، و بررسی نگاه عدلیه به حیثیت انسانی و پیامدهای حقوق بشری نظریه امر الهی، از جمله دستاوردهای این تحقیق است. در پایان، نظریه «دین‌ورزی فضیلت‌بنیاد» به‌طور مختصر معرفی می‌شود.

سلیمانی فر (۱۳۹۰) در «راهکارهای تقریبی علامه محمدرضا مظفر» می‌نویسد شماری از عالمان و بزرگان شیعه در فراهم‌سازی زمینه تفاهم و همدلی میان پیروان مذاهب اسلامی نقشی برجسته و شاخص ایفا کرده‌اند. از جمله این شخصیت‌ها، محمدرضا مظفر است که با درک شرایط زمانه و رشد غرب‌گرایی و سلطه استعمار در بسیاری از کشورهای اسلامی، تلاش‌های مؤثری در جهت احیای وحدت و تقریب میان مذاهب اسلامی انجام داد. از جمله اقدامات او در این راستا، سامان‌دهی وضعیت علمی و تربیتی حوزه‌های علمیه و ارتقای سطح آگاهی دانشجویان علوم دینی بود. مظفر، صهیونیسم را خطری بزرگ برای جهان اسلام می‌دانست و بر این باور بود که سران کشورهای اسلامی نباید در برابر آن با سهل‌انگاری عمل کنند. او معتقد بود که اگر قوانین و دستورات مترقی اسلام به‌طور کامل در جهان اجرا شود، صلحی پایدار در میان همه انسان‌ها برقرار خواهد شد و آنان به کمال و سعادت دست خواهند یافت.

کتاب *الشرح الممتع* اثر شیخ محمد بن صالح ابن عثیمین (۱۹۹۹) یکی از مهم‌ترین آثار فقهی در مذهب حنبلی است که به صورت مبسوط و کاربردی به شرح مسائل فقهی بر اساس کتاب *زاد المستقنع* پرداخته است. این اثر با ارائه توضیحات جامع و دقیق در باب احکام عبادات، معاملات، و مسائل اجتماعی، به یکی از منابع مرجع در فقه اسلامی تبدیل شده است. ابن عثیمین در این کتاب تلاش می‌کند تا مفاهیم فقهی را با استناد به قرآن، سنت، و اجماع، به‌گونه‌ای بیان کند که برای طلاب علوم دینی و مخاطبان عام قابل فهم

باشد. روش او در این اثر، تکیه بر استدلال‌های منطقی و استنباط از نصوص دینی است، در حالی که از هرگونه تأویل یا تحلیل خارج از چارچوب شریعت اجتناب می‌کند. *الشرح الممتع* به دلیل سادگی بیان و جامعیت موضوعات، همچنان از جایگاه ویژه‌ای در میان آثار فقهی برخوردار است.

حاجی زاده و حاجی پور (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ادخال خداشناسی در امور عامه به وسیله تبیین عرض ذات، از دیدگاه محمدرضا مظفر و مرتضی مطهری» ریشه‌های طبقه‌بندی علوم به یونان باستان بازمی‌گردد. از جمله حکمای یونانی، می‌توان از ارسطو نام برد که او را یکی از نخستین اندیشمندانی می‌دانند که دانایی را به شیوه‌ای منظم طبقه‌بندی کرد. ارسطو حکمت را به دو شاخه اصلی حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم نمود. حکمت نظری شامل ریاضیات، طبیعیات، و الهیات می‌شد، در حالی که حکمت عملی به سه بخش سیاست منزل، سیاست مدن، و اخلاق تقسیم می‌گردید. اما فیلسوفان و حکمای مسلمان تغییراتی در این طبقه‌بندی اعمال کردند و حکمت نظری را به سه بخش تقسیم نمودند، با این تفاوت که الهیات را به‌عنوان یک علم مستقل در نظر نگرفتند و آن را ذیل امور عامه قرار دادند. مبنای این طبقه‌بندی‌ها، موضوع علم به‌عنوان معیار تمایز و تقسیم علوم است. در این میان، «عرض ذاتی» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم، نقش کلیدی در تبیین موضوع علوم ایفا می‌کند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی دیدگاه‌های محمدرضا مظفر و مرتضی مطهری در خصوص عرض ذاتی پرداخته و لوازم این دیدگاه‌ها را مورد بحث قرار داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که با توجه به دیدگاه مظفر درباره عرض ذاتی، همه علوم می‌توانند ذیل فلسفه قرار گیرند. اما نگاه مرتضی مطهری چنین اشکالی را برطرف کرده و علوم را در جایگاه مناسب خود قرار می‌دهد.

۳- احکام وضعی در اندیشه شیعه

ماهیت احکام وضعی در اصول فقه شیعه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث در فقه اسلامی، بر پایه تفکیک آن از احکام تکلیفی و بررسی نقش آن در تحقق شرایط اجرای احکام تکلیفی استوار است. احکام وضعی به قواعدی اشاره دارند که وضعیت‌ها و شرایط خاصی را تعیین می‌کنند که موجب تحقق یا عدم تحقق احکام تکلیفی می‌شوند. این مفهوم به‌ویژه در آثار فقهای برجسته شیعه نظیر شیخ انصاری، محقق حلی، و علامه حلی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. شیخ مرتضی انصاری در کتاب *فرائد الأصول* به تبیین ماهیت احکام وضعی پرداخته و تأکید می‌کند که این احکام نه مستقیماً متوجه افعال مکلف، بلکه متوجه شرایط و روابطی هستند که در تحقق احکام شرعی نقش دارند. او این

احکام را به دسته‌هایی مانند شرط، سبب، مانع، و صحت و فساد تقسیم کرده و بیان می‌کند که هر یک از این مفاهیم باید با توجه به ملاک‌های عقلی و نصوص شرعی تفسیر شوند (انصاری، ۱۴۱۵: ۹۷). محقق حلی در کتاب *معارج الأصول* به احکام وضعی از منظر دیگری می‌پردازد. او این احکام را به‌عنوان ابزارهایی برای درک بهتر ارتباط میان موضوع و حکم توصیف کرده و تأکید دارد که فهم دقیق این ارتباط‌ها می‌تواند به استنباط صحیح احکام شرعی کمک کند. به‌عنوان مثال، او در بحث از شرط به نقش آن در تعیین تحقق یا عدم تحقق یک حکم تکلیفی اشاره کرده و توضیح می‌دهد که شرط به‌مثابه واسطه‌ای میان حکم و موضوع عمل می‌کند (حلی، ۱۹۹۶: ۱۳۳). علامه حلی در کتاب *نهایة الأحکام* رویکرد جامعی نسبت به احکام وضعی ارائه می‌دهد. او بیان می‌کند که این احکام باید به‌گونه‌ای تعریف و تبیین شوند که در نهایت منجر به تأمین عدالت و نظم اجتماعی شوند. او همچنین به ارتباط میان احکام وضعی و مقاصد شریعت، نظیر حفظ دین، عقل، جان، نسل، و مال پرداخته و تأکید می‌کند که هر یک از این مقاصد می‌توانند مبنایی برای تعریف و استنباط احکام وضعی باشند (حلی، ۱۴۲۱: ۲۴۵). فقهای معاصر شیعه نیز به تبیین بیشتر این احکام پرداخته‌اند. برای مثال، سید محمدباقر صدر در کتاب *دروس فی علم الأصول* به نقش عقل در تحلیل احکام وضعی تأکید دارد. او معتقد است که عقل می‌تواند درک دقیق‌تری از شرایط و وضعیت‌های مؤثر در تحقق احکام شرعی ارائه دهد و بدین ترتیب نقش مهمی در فهم ماهیت این احکام ایفا کند (صدر، ۱۹۸۲: ۸۸).

نتیجه‌گیری از این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که احکام وضعی در اصول فقه شیعه نقشی کلیدی در تنظیم روابط شرعی و اجتماعی ایفا می‌کنند. این احکام نه تنها به‌عنوان ابزاری برای تحقق احکام تکلیفی عمل می‌کنند، بلکه در حفظ مقاصد شریعت و تأمین عدالت اجتماعی نیز مؤثر هستند.

۴- ماهیت احکام وضعی در اندیشه محمدرضا مظفر

ماهیت احکام وضعی یکی از مباحث پیچیده و مهم در فقه اسلامی است که در آن به شرایط و وضعیت‌های خاصی پرداخته می‌شود که تحقق احکام تکلیفی را ممکن می‌سازند. این احکام، برخلاف احکام تکلیفی که مستقیماً به عمل یا ترک فعل فرد تعلق دارند، در حقیقت به شرایط و وضعیت‌هایی مربوط می‌شوند که به‌طور غیرمستقیم تأثیرگذار بر اعمال شرعی و تکلیفی هستند. از جمله مفاهیم رایج در احکام وضعی می‌توان به صحت، فساد، شرط، مانع، و سبب اشاره کرد. در این مقاله، سعی خواهیم کرد تا دیدگاه‌های محمدرضا

مظفر، فقیه و اصولی معاصر شیعه، را در خصوص ماهیت احکام وضعی بررسی کنیم و تحلیل‌هایی که او از این احکام ارائه کرده است را در آثار مختلفش تحلیل نماییم.

۴-۱ تعریف و جایگاه احکام وضعی در فقه اسلامی

محمدرضا مظفر در آثار مختلف خود، از جمله در کتاب حاشیه المکاسب و حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله، به‌طور مفصل به تبیین ماهیت و جایگاه احکام وضعی پرداخته است. مظفر در کتاب حاشیه المکاسب، که یکی از آثار مهم در فقه اصولی شیعه به‌شمار می‌رود، به این نکته اشاره می‌کند که احکام وضعی در واقع به شرایط و وضعیت‌هایی اطلاق می‌شود که بر اعمال و روابط افراد تأثیرگذارند اما خود مستقیماً به دستورات تکلیفی نمی‌پردازند (مظفر، ۱۹۸۲: ۴۵). این شرایط عبارتند از: صحت، فساد، شرط، مانع و سبب. صحت به عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم در احکام وضعی، به‌ویژه در تحلیل‌های مظفر، به معنای شرایطی است که موجب می‌شود یک عمل یا قرارداد از لحاظ شرعی صحیح به‌شمار آید. این مفهوم بیشتر در فقه معاملات کاربرد دارد و در مواردی چون صحت عقد و قراردادها، صحت عبادات و سایر افعال شریعت مهم است. در این راستا، مظفر به‌ویژه در حاشیه المکاسب به‌طور جامع و دقیق به این مسئله پرداخته است که صحت هر عمل شرعی باید بر اساس معیارهای خاصی بررسی شود و این معیارها در صورتی معتبرند که از منابع معتبر فقهی مانند قرآن، سنت، عقل و اجماع استخراج شوند (مظفر، ۱۹۸۲: ۵۶).

در مقابل، فساد به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن عمل یا قرارداد از لحاظ شرعی باطل به‌شمار می‌آید. مظفر در این خصوص می‌نویسد که فساد به معنای نقص یا خطای اساسی در عملی است که مانع از تحقق صحت آن می‌شود (مظفر، ۱۹۷۳: ۹۸). این امر نیز از مباحث حیاتی در فقه معاملات و فقه عبادات است.

۴-۲ احکام وضعی در ارتباط با شرایط و وضعیت‌ها

یکی از جنبه‌های مهم در تحلیل احکام وضعی از نگاه مظفر، بررسی رابطه این احکام با شرط و مانع است. مظفر در کتاب رساله عملیه فی ضوء المنهج الحدیث (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۱۲) به تفصیل بیان می‌کند که شرط به وضعیت‌هایی اطلاق می‌شود که تحقق یک حکم شرعی را منوط به آن می‌کنند. به عبارت دیگر، اگر شرایط شرطی برقرار نباشد، آن‌گاه حکم شرعی مورد نظر به‌طور کامل محقق نخواهد شد. این مفهوم در فقه شیعه، به‌ویژه در مباحث اجتهادی و فقهی مظفر، نقشی محوری دارد و بیشتر در حوزه‌های معاملات و عبادات، به‌ویژه در نماز و روزه، به کار می‌رود. برای مثال، مظفر به‌طور خاص در توضیح شرط در معاملات، به بررسی شرایط صحیح بودن عقد و قراردادها، شرعی پرداخته و

تأکید کرده است که شرط‌ها باید دقیقاً مطابق با دستورات شریعت باشند تا عمل از لحاظ شرعی صحیح باشد (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۱۸).

در این راستا، مانع به عواملی اطلاق می‌شود که موجب می‌شود یک حکم شرعی به طور کامل اجرا نشود. مظفر در حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله (مظفر، ۱۹۸۰: ۷۵) به این نکته اشاره می‌کند که مانع‌ها می‌توانند در دو حالت ظاهر شوند: اول، موانعی که مانع از اجرای یک حکم شرعی در سطح فردی می‌شوند و دوم، موانع کلی‌تری که در سطح اجتماعی و سیاسی رخ می‌دهند. مظفر در تحلیل موانع اجتماعی، به‌ویژه موانع مرتبط با حقوق بشر و آزادی‌های فردی، می‌نویسد که برخی از موانع به‌طور مستقیم به قوانین اجتماعی مرتبط هستند و از این‌رو باید در استنباط احکام شرعی، این موانع به‌طور جدی مدنظر قرار گیرند.

۴-۳ نقش عقل و اجماع در تبیین احکام وضعی

نقش عقل و اجماع در تبیین احکام وضعی یکی از مباحث اساسی در تحلیل فقهی احکام وضعی به‌شمار می‌آید. مظفر در دیدگاه خود به ترکیب هوشمندانه‌ای میان عقل نظری و عقل عملی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه این دو می‌توانند در تعامل با یکدیگر درک انسان را از ارزش‌ها و اعمال تقویت کنند. او در بحثی با عنوان «اسباب حکم العقل العملي بالحسن و القبح»، به ریشه‌ها و انگیزه‌های عقل در ارزیابی نیکی و پلیدی عملی اشاره می‌کند. از نظر مظفر، این عقل نظری است که نخست وارد میدان می‌شود و با تحلیل و بررسی، تشخیص می‌دهد که آیا یک ویژگی یا عمل، به کمال نفس انسان منجر می‌شود یا نقصی در آن ایجاد می‌کند. همچنین، عقل نظری می‌تواند زیبایی یا زشتی امری را در نسبت با طبیعت انسانی بسنجد. در مرحله بعد، عقل عملی نقش قضاوت‌کننده را به عهده می‌گیرد و بر اساس تشخیص عقل نظری، حکم می‌کند که به‌دست آوردن ویژگی‌های کمال‌بخش یا اجتناب از صفات نقص‌آفرین، ضروری است. بنابراین، در حالی که عقل نظری وظیفه شناخت و تحلیل مفاهیم کمال، نقص، زیبایی و زشتی را دارد، عقل عملی دست به صدور حکم تجویزی می‌زند و عمل به آن را لازم یا ممنوع می‌شمارد (مظفر، ۱۳۸۶: ۲۲۴).

محمدرضا مظفر در آثار مختلف خود، به‌ویژه در حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله و رساله عملیه فی ضوء المنهج الحديث، تأکید زیادی بر استفاده از عقل و اجماع در استنباط و تبیین احکام وضعی دارد. او معتقد است که احکام وضعی نمی‌توانند تنها بر پایه نصوص دینی مانند قرآن و سنت استنباط شوند، بلکه باید عقل و اجماع فقها به‌عنوان منابع مهم

فقهی در تبیین شرایط و وضعیت‌های احکام وضعی به‌طور هم‌زمان در نظر گرفته شوند. در این راستا، مظفر بر این باور است که عقل یکی از ابزارهای اصلی استنباط احکام وضعی است، به‌ویژه زمانی که نصوص شرعی در مورد یک وضعیت خاص سکوت می‌کنند یا در منابع دینی اشاره مستقیمی به آن وضعیت نشده است (مظفر، ۱۹۸۰: ۹۰). به عبارتی، در شرایطی که نصوص شرعی برای تحلیل وضعیت‌های جدید و خاص در اختیار فقیه قرار نمی‌دهند، عقل به‌عنوان منبعی ضروری برای فهم و تعیین شرایط احکام وضعی به‌کار می‌آید. از منظر مظفر، عقل نمی‌تواند به‌تنهایی در تبیین احکام شرعی استفاده شود، اما در کنار سایر منابع فقهی می‌تواند به شفاف‌سازی شرایط تحقق یا عدم تحقق احکام وضعی کمک کند.

علاوه بر عقل، اجماع نیز نقش مهمی در تبیین احکام وضعی ایفا می‌کند. مظفر در رساله عملیه فی ضوء المنهج الحديث (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۲۵) به این نکته اشاره می‌کند که اجماع فقها می‌تواند به‌عنوان مبنای معتبر برای تبیین برخی از شرایط احکام وضعی در شرایط خاص مورد استفاده قرار گیرد. او می‌نویسد که در صورتی که در یک مسئله خاص اتفاق نظر و اجماع میان فقها وجود داشته باشد، این اجماع می‌تواند به‌عنوان دلیل معتبر برای تعیین شرایط ویژه‌ای که موجب تحقق یا عدم تحقق حکم شرعی می‌شود، عمل کند. مظفر در این راستا به اهمیت اجماع در فقه شیعه اشاره کرده و بر این باور است که اجماع می‌تواند در زمینه‌هایی که نصوص شرعی صریحی در اختیار نیست، راهنمایی مهمی برای فقیه در تحلیل احکام وضعی باشد. برای مثال، در شرایطی که فقیه با موضوعاتی جدید مانند مسائل پزشکی، فن‌آوری‌های نوین یا مسائل اجتماعی پیچیده روبرو می‌شود، اجماع فقها می‌تواند به‌عنوان یکی از مبانی معتبر برای تبیین احکام وضعی استفاده شود و به فقیه کمک کند تا در موقعیت‌های پیچیده فقهی، حکمی شرعی را صادر کند که به شرایط جدید پاسخ دهد.

مظفر همچنین در آثار خود اشاره می‌کند که اجماع فقها تنها زمانی معتبر است که بر اساس اصول فقهی و عقلانی شکل گیرد و از هرگونه تحمیل نظر فردی و یا تأثیرات غیرشرعی مصون باشد (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۳۶). به عبارت دیگر، اجماع باید مبتنی بر ادله معتبر فقهی باشد و تنها در صورتی که تمامی فقهای معتبر در یک موضوع خاص به اتفاق نظر رسیده باشند، می‌توان آن را به‌عنوان مبنای معتبر در تبیین احکام وضعی پذیرفت. بنابراین، عقل و اجماع هر دو از ارکان مهم در تبیین و فهم شرایط احکام وضعی در فقه شیعه به‌شمار می‌آیند و مظفر بر لزوم استفاده از این دو منبع در کنار یکدیگر تأکید دارد. از این

رو، تبیین احکام وضعی نیازمند نگاه جامع به مجموعه‌ای از منابع فقهی است که عقل، اجماع و نصوص شرعی به‌طور همزمان در آن حضور دارند.

۴-۴ تفاوت‌های فقه شیعه با فقه اهل سنت

در تحلیل احکام وضعی تفاوت‌های فقه شیعه با فقه اهل سنت در تحلیل احکام وضعی به‌ویژه در روش‌شناسی، منابع فقهی و چگونگی استنباط احکام و شرایط ویژه آن‌ها به‌طور قابل توجهی نمایان می‌شود. یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌ها در این است که فقه شیعه به‌ویژه در تحلیل احکام وضعی، علاوه بر قرآن و سنت، از عقل و اجماع به‌عنوان منابع معتبر فقهی استفاده می‌کند. در حالی که فقه اهل سنت بیشتر به قرآن و سنت (حدیث) و در برخی مذاهب به قیاس به‌عنوان منبع اصلی استنباط احکام تکیه دارد، فقه شیعه از عقل به‌ویژه در مواردی که نصوص شرعی مبهم یا سکوت کرده‌اند، به‌عنوان منبعی جدی برای تحلیل شرایط و وضعیت‌های خاص استفاده می‌کند. مظفر در حاشیه‌المکاسب (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۹) و رساله عملیه فی ضوء المنهج الحدیث (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۱۲) تأکید می‌کند که در فقه شیعه، عقل نه تنها برای تبیین احکام تکلیفی، بلکه برای تعیین شرایط و وضعیت‌های خاص احکام وضعی نیز ضروری است. در فقه شیعه، اجماع فقها به‌ویژه در شرایطی که نصوص شرعی به‌طور صریح به یک وضعیت خاص اشاره نمی‌کنند، به‌عنوان مبنای معتبر برای استنباط و تحلیل احکام وضعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که در فقه اهل سنت، اجماع بیشتر محدود به مسائل فقهی خاصی می‌شود و در تحلیل احکام وضعی از اهمیت کمتری برخوردار است (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۲۵). این در حالی است که در فقه اهل سنت، اغلب مسائل مربوط به احکام وضعی با استفاده از قیاس، یعنی استنباط حکم از مشابهت‌های موجود میان یک مسئله جدید و مسائل قدیمی حل می‌شود. این رویکرد در فقه اهل سنت باعث می‌شود که در تحلیل احکام وضعی، گاهی اوقات نسبت به وضعیت‌های جدید حساسیت کمتری نشان داده شود، در حالی که فقه شیعه به‌ویژه در تحلیل احکام وضعی، از عقل و اجماع برای تبیین وضعیت‌های پیچیده‌تر استفاده می‌کند. علاوه بر این، شرط‌ها و موانع در فقه شیعه نقشی برجسته دارند. مظفر در حاشیه‌المکاسب (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۰۲) به‌طور دقیق به شرایطی پرداخته است که تحقق احکام وضعی به آن‌ها بستگی دارد، به‌ویژه در مسائلی مانند صحت و فساد معاملات، در حالی که در فقه اهل سنت، معمولاً تأکید بیشتری بر صحت و فساد به‌عنوان مفاهیم کلی است و شرایط خاص کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در فقه شیعه، سبب و شرط نیز از ارکان مهم در تحلیل احکام وضعی به‌شمار می‌آیند و بدون وجود سبب، هیچ حکم وضعی به‌طور کامل محقق نمی‌شود. در فقه اهل

سنت، تأکید بیشتر بر مواردی چون صحت یا فساد عمل در سطحی کلی است، در حالی که فقه شیعه، علاوه بر این مفاهیم، به‌طور ویژه به وضعیت‌های خاص توجه می‌کند (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۱۸). از سوی دیگر، فقه شیعه در مواردی که شرایط خاص اجتماعی و فردی مانند حقوق بشر و آزادی‌های فردی مطرح می‌شود، به‌طور دقیق‌تری به تبیین احکام وضعی پرداخته و آن‌ها را در چارچوبی از عدالت اجتماعی قرار می‌دهد. مظفر در حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۳۵) بر این نکته تأکید دارد که احکام وضعی باید با در نظر گرفتن حقوق انسان‌ها و عدالت اجتماعی اجرا شوند و این نکته به‌ویژه در تحلیل احکام وضعی در فقه شیعه اهمیت بیشتری دارد. در نتیجه، تفاوت‌های بنیادین در تحلیل احکام وضعی میان فقه شیعه و اهل سنت، به‌ویژه در استفاده از منابع فقهی، روش‌های استنباطی و تأکید بر وضعیت‌های خاص و حقوق فردی و اجتماعی، باعث می‌شود که فقه شیعه در تبیین احکام وضعی با دقت بیشتری به شرایط پیچیده و جدید توجه کند (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۴۵).

۴-۵ احکام وضعی و ارتباط آن‌ها با حقوق بشر و آزادی‌های فردی

احکام وضعی در فقه اسلامی به شرایط و وضعیت‌های خاصی اطلاق می‌شود که می‌توانند بر تحقق یا عدم تحقق احکام تکلیفی تأثیرگذار باشند. این احکام، برخلاف احکام تکلیفی که مستقیماً به عمل یا ترک فعل فردی تعلق دارند، به شرایطی پرداخته‌اند که تحقق آن‌ها به وجود وضعیت‌های خاص نیاز دارد. محمدرضا مظفر در تحلیل‌های فقهی خود، به‌ویژه در کتاب *حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله* (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۳۵)، به بررسی ارتباط میان احکام وضعی و حقوق بشر و آزادی‌های فردی پرداخته است. او تأکید می‌کند که احکام وضعی باید در چارچوب حقوق انسانی و عدالت اجتماعی تبیین شوند و نباید به‌طور مستقیم با آزادی‌های فردی در تضاد باشند. از نظر مظفر، اجرای احکام شرعی باید با احترام به حقوق فردی و اجتماعی انسان‌ها همراه باشد و این دو مؤلفه نباید به‌طور متناقض در نظر گرفته شوند.

مظفر معتقد است که احکام وضعی باید به‌گونه‌ای تبیین شوند که تحقق آن‌ها باعث نقض آزادی‌های فردی نشود. برای مثال، او در تحلیل مفهومی از شرط و مانع در احکام وضعی اشاره دارد که چگونه برخی از شرایط و موانع می‌توانند بر آزادی‌های فردی تأثیر بگذارند. به‌ویژه در جوامع مدرن، که حقوق بشر و آزادی‌های فردی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، باید دقت شود که احکام وضعی به‌گونه‌ای تبیین شوند که به حقوق فردی احترام گذاشته شود. در این راستا، او بر این نکته تأکید دارد که هیچ‌یک از احکام وضعی

نباید به گونه‌ای باشد که حقوق طبیعی و اجتماعی انسان‌ها را محدود کند (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۴۵).

در زمینه شرط‌ها، مظفر توضیح می‌دهد که باید شرایطی برای تحقق احکام وضعی تعیین شوند که با حقوق بشر هم‌خوانی داشته باشد. برای مثال، در مسائل مربوط به شرط‌های معاملات، باید اطمینان حاصل شود که شرایط موجود نه تنها با اصول شرعی سازگار است، بلکه موجب تضییق حقوق افراد نمی‌شود. او به‌ویژه در مواردی که قوانین اجتماعی و حقوقی با احکام شرعی در تضاد قرار می‌گیرند، تأکید می‌کند که باید راه‌حلی پیدا شود که از آزادی‌های فردی حمایت کند و در عین حال شریعت اسلامی نیز رعایت شود. در این راستا، مظفر به‌طور خاص بر حقوق فردی، از جمله حق آزادی انتخاب، حق مالکیت و حق حفظ کرامت انسانی تأکید می‌کند و می‌گوید که هیچ حکمی نمی‌تواند این حقوق را نقض کند (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۳۸).

مظفر همچنین در بررسی موانع اجرای احکام وضعی، به‌ویژه در جوامع مدرن، می‌نویسد که باید به گونه‌ای عمل شود که هیچ‌یک از موانع موجود باعث تضییق آزادی‌های فردی نشود. او در کتاب *حریه الانسان و ارتباطها بقضاء الله* بیان می‌کند که احکام وضعی نباید به گونه‌ای باشند که منجر به سرکوب فردی یا اجتماعی شوند، بلکه باید در چارچوبی قرار گیرند که به حقوق اساسی انسان‌ها احترام بگذارد. به‌عنوان مثال، در تحلیل موانع اجتماعی، باید در نظر داشت که هیچ‌گونه مانعی نباید باعث شود که حقوق فردی و آزادی‌های انسانی، به‌ویژه در مسائلی مانند آزادی بیان یا حقوق شخصی افراد، مورد تهدید قرار گیرد (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۴۲).

در مجموع، مظفر بر این باور است که احکام وضعی باید هم‌زمان با عدالت اجتماعی و حقوق بشر تبیین شوند و در این تحلیل، هیچ‌گاه نباید از حقوق فردی و آزادی‌های انسان‌ها به‌عنوان یک ارکان اصلی فقه اسلامی غفلت شود. به‌ویژه در دنیای معاصر که حقوق بشر و آزادی‌های فردی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، فقه باید به‌طور دقیق‌تری در پیوند با این مسائل تحلیل شود و احکام وضعی باید در راستای حفظ این حقوق تبیین گردند تا عدالت اجتماعی به‌طور کامل محقق شود.

۵- ماهیت احکام وضعی در اندیشه وهابیت

وهابیت، که به‌عنوان یک جنبش سلفی شناخته می‌شود، به‌طور ویژه بر اساس‌گرایی در منابع اسلامی (قرآن و سنت) تأکید دارد و از هرگونه نوآوری (بدعت) در دین پرهیز می‌کند. در این دیدگاه، هر حکم شرعی باید بر اساس متون اصلی شریعت (قرآن و سنت)

و در چارچوب فهم سلف صالح (صحابه و تابعین) استنباط شود. وهابیت بر این باور است که هیچ‌گونه حکم شرعی جدیدی، چه در زمینه احکام تکلیفی و چه در زمینه احکام وضعی، نمی‌تواند بدون استناد به این منابع ابتدایی به وجود آید. به عبارت دیگر، تمام احکام شرعی، اعم از احکام تکلیفی یا وضعی، باید کاملاً از دل قرآن و سنت استخراج شوند و هیچ‌گونه تغییر یا اجتهادی در این زمینه‌ها بدون استناد به این منابع مجاز نیست. این دیدگاه، بر پایه تعالیم مستقیم قرآن و سنت شکل گرفته و هرگونه تفسیری که از عقل یا اجتهاد شخصی برخاسته باشد، به‌ویژه در زمینه احکام وضعی، مردود است (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۲).

در این زمینه، احکام وضعی به‌عنوان شرایط و وضعیت‌هایی که تحقق احکام تکلیفی را ممکن یا غیرممکن می‌سازند، از دیدگاه وهابیت باید کاملاً در چارچوب اصولی که در قرآن و سنت آمده است، قرار گیرند. وهابیت تأکید دارد که این احکام به‌طور دقیق و شفاف در متون دینی آمده‌اند و نباید هیچ‌گونه تغییر یا تعدیل در آن‌ها انجام شود. از این رو، وهابیت در تحلیل احکام وضعی به‌ویژه بر اجتهاد و استنباط از منابع موجود تأکید می‌کند که بر اساس تفسیر سلف صالح صورت گرفته باشد. به عبارت دیگر، احکام وضعی در وهابیت، باید مطابق با همان تفسیری که صحابه و تابعین از قرآن و سنت به‌دست آورده‌اند، استخراج شوند و هیچ‌گونه تفسیر جدید یا تأویل شخصی برای آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. این نگرش به‌ویژه در مقایسه با فقه شیعه که به‌طور گسترده‌تری از عقل و اجماع برای تحلیل و تبیین احکام شرعی استفاده می‌کند، کاملاً متفاوت است. در وهابیت، به هیچ‌وجه استفاده از عقل به‌عنوان منبع اجتهاد برای استنباط احکام وضعی مجاز نیست، مگر آنکه به‌طور مستقیم از متون دینی استنباط شود (ابن عثیمین، ۲۰۰۲: ۸۵).

از دیدگاه وهابیت، هرگونه تفسیر جدید یا استفاده از عقل به‌عنوان منبع استنباط احکام شرعی، به‌ویژه در زمینه احکام وضعی، مورد پذیرش نیست. وهابیت به احکام وضعی به‌عنوان شرایط و وضعیت‌های خاصی نگاه می‌کند که باید از دل متون دینی استخراج شوند. این احکام وضعی به‌طور مشخص به مفاهیمی چون صحت و فساد مربوط می‌شوند. در تحلیل و تبیین احکام وضعی، وهابیت به این مفاهیم توجه ویژه‌ای دارد، زیرا این دو مفهومی هستند که در متون دینی به‌طور مستقیم آمده‌اند و هیچ‌گونه افزودن یا تغییر در آن‌ها جایز نیست. برای مثال، در زمینه صحت و فساد در معاملات، وهابیت تنها به آنچه در قرآن و حدیث آمده است، اعتماد دارد و هیچ‌گونه استنباط یا اجتهادی که بر اساس عقل یا تفسیر شخصی باشد، را نمی‌پذیرد (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۷).

این نگاه باعث می‌شود که وهابیت بیشتر به صحت و فساد در زمینه احکام وضعی توجه کند، چراکه این مفاهیم به‌طور مستقیم و مشخص در متون دینی آمده‌اند. صحت و فساد در واقع معیارهایی هستند که در قرآن و سنت به‌طور واضح برای ارزیابی اعمال و وضعیت‌های مختلف در نظر گرفته شده‌اند. به‌طور مثال، در فقه وهابیت، یک قرارداد تنها زمانی صحیح است که تمام شرایط و مقرراتی که در قرآن و سنت به‌طور صریح ذکر شده، در آن رعایت شود. هرگونه تغییر در این شرایط، یا استفاده از اجتهادات شخصی و عقلی برای تعدیل این شرایط، به‌طور کلی مردود است. در نتیجه، احکام وضعی در وهابیت بیشتر از آنکه تحت تأثیر تفکرات جدید قرار بگیرند، بر اساس تفسیری که سلف صالح از منابع دینی داشته‌اند، تنظیم می‌شوند و هیچ‌گونه نوآوری در این زمینه‌ها پذیرفته نمی‌شود.

۵-۱ ماهیت احکام وضعی در اندیشه ابن عثیمین

ابن عثیمین، یکی از مهم‌ترین فقیهان معاصر وهابیت، در تبیین احکام وضعی به‌طور ویژه بر تأکید بر «سنت» به‌عنوان منبع اصلی استنباط احکام تأکید دارد و از هرگونه اجتهاد جدید که بر اساس عقل و تأویل‌های شخصی باشد، پرهیز می‌کند. در دیدگاه ابن عثیمین، احکام وضعی به‌طور کلی به شرایطی اطلاق می‌شود که برای تحقق احکام تکلیفی ضروری هستند. او معتقد است که احکام وضعی در قرآن و سنت آمده‌اند و فقیه تنها باید به دنبال استخراج و تفسیر آن‌ها بر اساس متون دینی باشد (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۲). از نظر ابن عثیمین، برای تحلیل این احکام، باید به صراحت و وضوح نصوص دینی توجه شود و از هرگونه گمان یا تأویل که ممکن است به تأسیس احکام جدید بینجامد، اجتناب شود.

ابن عثیمین در آثار خود، به‌ویژه در کتاب *الشرح الممتع*، تأکید دارد که احکام وضعی باید با توجه به شرایطی که در متون دینی آمده است، اعمال شوند. به این معنا که اگر شرایطی در قرآن و سنت برای تحقق یک حکم وضعی ذکر شده باشد، فقیه باید آن شرایط را بدون افزودن هیچ‌گونه شرط و قید جدیدی در نظر بگیرد. برای مثال، در تحلیل صحت و فساد در قراردادها و معاملات، ابن عثیمین از متون دینی استفاده می‌کند که به صراحت شرایط صحت معاملات را بیان کرده‌اند. این نگاه به احکام وضعی نشان می‌دهد که از دیدگاه ابن عثیمین، هرگونه گسترش یا تغییر در مفاهیم احکام وضعی غیرمجاز است و باید تنها بر اساس متون دینی شریعت عمل کرد (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۹).

در این زمینه، ابن عثیمین همچنین در تحلیل مانع و سبب در احکام وضعی به‌طور خاص تأکید دارد که این مفاهیم باید فقط از دل قرآن و سنت استخراج شوند و از به‌کارگیری مفاهیم جدید و گمانه‌زنی‌های فقهی پرهیز شود. به عبارت دیگر، او بر این باور است که

هرگونه تغییر در مفاهیم احکام وضعی، به‌ویژه در حوزه‌هایی که به شرایط اجتماعی و فردی تعلق دارند، باید کاملاً متناسب با متن دینی و بدون هرگونه نوآوری و افزودن تفسیر جدید انجام گیرد. این رویکرد، نشان‌دهنده محدودیت‌های فقهی و هابیت در تفسیر و تحلیل احکام وضعی است و بر این اساس ابن عثیمین در تحلیل شرایط مختلف به‌ویژه در دنیای معاصر از عقل و اجتهاد فردی به‌طور محدود استفاده می‌کند و بیشتر به فقه سنتی که در متون دینی آمده است، پایبند است (ابن عثیمین، ۲۰۰۲: ۸۵). در نهایت، دیدگاه ابن عثیمین در خصوص احکام وضعی به‌ویژه در تبیین شرط‌ها و موانع، بر این اساس است که هیچ‌گونه نوآوری در این مفاهیم نمی‌تواند صورت گیرد و تمام تحلیل‌ها باید در چارچوب متون دینی و طبق تفسیر سلف صالح انجام شوند.

۵-۲ احکام وضعی و ارتباط آن‌ها با حقوق بشر و آزادی‌های فردی در

دیدگاه ابن عثیمین

ابن عثیمین در تحلیل احکام وضعی و ارتباط آن‌ها با حقوق بشر و آزادی‌های فردی، دیدگاهی مبتنی بر اصول شریعت اسلامی ارائه می‌دهد. احکام وضعی از نظر او قوانینی هستند که شارع برای تنظیم روابط اجتماعی و تعیین وضعیت حقوقی اعمال، شرایط، و موضوعات خاص وضع کرده است. او معتقد است که این احکام نه تنها ابزارهایی برای ایجاد نظم اجتماعی هستند، بلکه ضامن حفظ عدالت و ارزش‌های اسلامی نیز محسوب می‌شوند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۹۸). احکام وضعی شامل قواعدی همچون شرط، سبب، مانع، و رخصت می‌شوند که هر یک به نوعی در محدود کردن یا تسهیل اعمال فردی و اجتماعی مؤثرند.

ابن عثیمین آزادی‌های فردی را مفهومی مشروع می‌داند که باید در چارچوب شریعت معنا پیدا کند. در نگاه او، آزادی مطلق با فلسفه شریعت اسلامی در تضاد است، زیرا چنین آزادی‌ای می‌تواند به هرج و مرج و نقض حقوق دیگران منجر شود. او تأکید دارد که شریعت به انسان آزادی‌های فردی اعطا کرده، اما این آزادی‌ها را با مقاصد شریعت همسو ساخته است. این مقاصد که شامل حفظ دین، جان، عقل، نسل، و مال هستند، خطوط قرمزی برای اعمال فردی و اجتماعی محسوب می‌شوند (ابن عثیمین، ۱۹۹۶: ۱۲). برای مثال، او آزادی اقتصادی را تنها در چارچوبی مشروع می‌داند که منجر به ظلم یا فساد اقتصادی نشود. در این راستا، قوانین وضعی مانند ممنوعیت ربا یا قمار از منظر او نقش مهمی در حفظ عدالت اجتماعی دارند.

یکی از محورهای اصلی بحث ابن عثیمین در این زمینه، تقدم شریعت بر مفاهیم مدرن حقوق بشر است. او در کتاب *حقوق الإنسان فی الإسلام* تأکید می‌کند که حقوق بشر در اسلام به بهترین شکل ممکن تعریف شده و شامل حقوقی است که نه تنها منافع فردی بلکه منافع جمعی را تضمین می‌کنند. او بیان می‌کند که آزادی‌های فردی زمانی معنادار است که در راستای تحقق عدالت الهی باشد و نباید بهانه‌ای برای نقض اصول شرعی یا تهدید نظم اجتماعی شود (ابن عثیمین، ۱۹۹۶: ۷۳). به عنوان مثال، او به آزادی بیان اشاره می‌کند و معتقد است که هرچند اسلام به آزادی بیان اهمیت می‌دهد، اما این آزادی نباید به ترویج فساد یا توهین به مقدسات منجر شود.

در خصوص تأثیر احکام وضعی بر حقوق بشر، ابن عثیمین بیان می‌کند که این احکام نقشی کلیدی در محدود کردن آزادی‌های فردی به نفع عدالت و نظم ایفا می‌کنند. او توضیح می‌دهد که احکام وضعی مانند شرط و مانع، آزادی‌ها را نه به عنوان محدودیت بلکه به عنوان ابزارهایی برای جهت‌دهی آن‌ها در راستای منافع عمومی استفاده می‌کنند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۹۸). این دیدگاه نشان‌دهنده نوعی هماهنگی میان آزادی‌های فردی و نیازهای اجتماعی است که به نظر او از طریق احکام شرعی محقق می‌شود. در نقد و تحلیل دیدگاه ابن عثیمین، باید به این نکته اشاره کرد که او حقوق بشر را کاملاً وابسته به اصول شریعت می‌داند و از پذیرش تعاریف غربی که آزادی مطلق را ترویج می‌دهند، امتناع می‌کند. او در *السیاسة الشرعية* تأکید می‌کند که نظام اسلامی تنها نظامی است که می‌تواند عدالت واقعی را محقق کند، زیرا بر پایه وحی الهی و اصول ثابت اخلاقی استوار است (ابن عثیمین، ۱۹۹۶: ۷۳). این دیدگاه هرچند ممکن است در جوامع اسلامی قابل پذیرش باشد، اما در مواجهه با مفاهیم جهانی حقوق بشر، چالش‌هایی به همراه دارد. به طور کلی، دیدگاه ابن عثیمین درباره احکام وضعی و آزادی‌های فردی، تأکیدی بر هم‌افزایی میان شریعت و حقوق بشر است. او بر این باور است که احکام وضعی، ابزاری برای تضمین حقوق بشر در چارچوب عدالت الهی هستند و به جای محدود کردن آزادی‌ها، آن‌ها را به سوی تحقق منافع فردی و اجتماعی هدایت می‌کنند. این دیدگاه نشان‌دهنده تلاش او برای ارائه تفسیری هماهنگ از شریعت و مفاهیم حقوق بشر است که به شکلی ویژه بر ارزش‌های اسلامی مبتنی است.

۶- بررسی تطبیقی احکام وضعی در اندیشه محمدرضا مظفر و ابن عثیمین

از منظر حقوق بشر با تحلیل

۱-۶ تعریف و مبنا

محمدرضا مظفر احکام وضعی را به‌عنوان شرایط و وضعیت‌هایی تعریف می‌کند که تحقق احکام تکلیفی را ممکن می‌سازند. او بر اهمیت تحلیل این احکام از منظر عقل، اجماع، و مقتضیات زمان تأکید دارد و معتقد است که انعطاف‌پذیری این احکام می‌تواند نقش مؤثری در پاسخگویی به مسائل جدید ایفا کند (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۱۲). در مقابل، ابن عثیمین احکام وضعی را وابسته مطلق به نصوص دینی می‌داند و هرگونه اجتهاد جدید یا استفاده از عقل را که از چارچوب نصوص فراتر برود، رد می‌کند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۷). نگاه مظفر به احکام وضعی به‌عنوان ابزارهای پویا و قابل تطبیق، نه تنها با مقتضیات زمانی و مکانی همخوانی دارد، بلکه امکان ایجاد عدالت اجتماعی و حقوق انسانی را تقویت می‌کند. در مقابل، دیدگاه ایستای ابن عثیمین سبب می‌شود که احکام وضعی در برابر تحولات اجتماعی انعطاف‌پذیری لازم را نداشته و کارآمدی خود را در مواجهه با مسائل جدید از دست بدهند.

۶-۲ منابع استنباط

مظفر از منابع چهارگانه فقه شیعه (قرآن، سنت، عقل، و اجماع) برای تحلیل احکام وضعی استفاده می‌کند. او عقل را ابزاری ضروری برای تحلیل شرایطی می‌داند که نصوص دینی صراحتاً به آن‌ها اشاره نکرده‌اند (مظفر، ۱۹۸۰: ۹۰). ابن عثیمین اما عقل و اجماع را تنها در مواردی که با نصوص همسو باشند، معتبر می‌داند و از تفسیرهای فراتر از نصوص اجتناب می‌کند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۸۵). مظفر با گنجانیدن عقل و اجماع در تحلیل احکام وضعی، فضای بیشتری برای تفسیر مسائل جدید فراهم می‌کند. این رویکرد تطبیقی به‌ویژه در مسائلی مانند حقوق بشر می‌تواند راهگشا باشد. در مقابل، نگاه ابن عثیمین که بر محدودیت نقش عقل تأکید دارد، تحلیل را به محدوده‌ای باریک و گاه ناکارآمد محدود می‌کند.

۶-۳ نگاه به نوآوری و تغییر

مظفر دیدگاهی بازتر نسبت به نوآوری و تغییر در احکام وضعی دارد و معتقد است که این احکام باید متناسب با شرایط اجتماعی و مقتضیات جدید تفسیر شوند (مظفر، ۱۹۷۳: ۱۳۵). ابن عثیمین اما تغییر در احکام وضعی را تنها در چارچوب نصوص دینی مشروع می‌داند و هرگونه نوآوری فراتر از آن را غیرمجاز می‌داند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۹۸). مظفر با پذیرش نوآوری، به فقه شیعه انعطاف‌پذیری بیشتری می‌بخشد که می‌تواند در تطبیق با مفاهیم مدرن مانند حقوق بشر مؤثر باشد. در مقابل، نگاه محدود ابن عثیمین به تغییر، مانع از پاسخگویی مناسب به نیازهای جوامع معاصر می‌شود.

۴-۶ تأثیر بر حقوق بشر

مظفر معتقد است که احکام وضعی باید در راستای عدالت اجتماعی و کرامت انسانی تفسیر شوند. او تأکید دارد که این احکام نباید با حقوق فردی و اجتماعی در تضاد باشند (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۴۵). در مقابل، ابن عثیمین حقوق بشر را صرفاً در چارچوب شریعت اسلامی قابل قبول می‌داند و هرگونه مفهوم فراتر از نصوص را مردود می‌شمارد (ابن عثیمین، ۱۹۹۶: ۷۳). مظفر با رویکرد جامع خود به حقوق بشر، امکان ایجاد تعادل میان شریعت و مفاهیم جهانی را فراهم می‌آورد. این دیدگاه می‌تواند به بهبود روابط میان مذاهب اسلامی و نظام‌های حقوقی بین‌المللی کمک کند. در مقابل، ابن عثیمین با محدود کردن حقوق بشر به تفسیرهای سنتی شریعت، امکان تعامل مثبت با مفاهیم جهانی را کاهش می‌دهد.

۵-۶ مفهوم صحت و فساد

مظفر مفاهیم صحت و فساد را بر اساس اصول عقلانی و اجماعی و با توجه به مقتضیات اجتماعی بررسی می‌کند (مظفر، ۱۹۸۲: ۱۱۸). ابن عثیمین اما این مفاهیم را صرفاً بر اساس نصوص دینی تحلیل می‌کند و از هرگونه تغییر یا تطبیق آن‌ها با شرایط جدید اجتناب می‌کند (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۱۲). نگاه تطبیقی مظفر به صحت و فساد، امکان کاربرد این مفاهیم در شرایط متغیر اجتماعی را فراهم می‌کند. در مقابل، تحلیل سنتی ابن عثیمین، مفاهیم را به شرایط خاص زمان نصوص محدود می‌کند و مانع از پاسخگویی مناسب به تغییرات اجتماعی می‌شود.

۶-۶ تعامل با شرایط اجتماعی

مظفر بر این باور است که احکام وضعی باید در تعامل با تحولات اجتماعی تفسیر شوند و عدالت اجتماعی و حقوق بشر را به رسمیت بشناسند (مظفر، ۱۹۸۰: ۱۲۵). ابن عثیمین اما شرایط اجتماعی را در تفسیر احکام وضعی دخیل نمی‌داند و تنها نصوص را معیار قرار می‌دهد (ابن عثیمین، ۱۹۹۹: ۱۹۸). مظفر با تأکید بر تعامل احکام با شرایط اجتماعی، امکان انطباق این احکام با نیازهای روز را فراهم می‌کند و عدالت اجتماعی را تقویت می‌نماید. این در حالی است که نگاه ایستای ابن عثیمین، احکام وضعی را از پویایی لازم محروم می‌کند. بررسی تطبیقی احکام وضعی از منظر حقوق بشر نشان می‌دهد که مظفر با بهره‌گیری از عقل و اجماع، توانایی بیشتری در تطبیق احکام با مقتضیات زمان و اصول حقوق بشر دارد. او با احترام به کرامت انسانی و عدالت اجتماعی، امکان ایجاد تعاملی مثبت میان فقه اسلامی و مفاهیم جهانی را فراهم می‌آورد. در مقابل، ابن عثیمین با پابندی

به نصوص و اجتناب از هرگونه نوآوری، تفسیری محدود ارائه می‌دهد که توانایی پاسخگویی به نیازهای جوامع معاصر را کاهش می‌دهد. این تحلیل تفاوت‌های بنیادی در رویکرد مظفر و ابن عثیمین را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری در فقه می‌تواند نقش مهمی در تقویت حقوق بشر و عدالت اجتماعی ایفا کند.


۷- جمع بندی و نتیجه گیری

بررسی تطبیقی احکام وضعی از منظر حقوق بشر در اندیشه محمدرضا مظفر و ابن عثیمین تفاوت‌های بنیادینی را در مبانی فکری و روش‌شناسی این دو متفکر نشان می‌دهد. این تفاوت‌ها ریشه در چارچوب فقهی شیعه و وهابیت دارد و تأثیر مستقیمی بر نحوه استنباط و تفسیر احکام وضعی و تعامل آن‌ها با حقوق بشر دارد. محمدرضا مظفر با تأکید بر منابع چهارگانه استنباط، یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع، رویکردی پویا و تطبیقی به احکام وضعی ارائه می‌دهد. او معتقد است که احکام وضعی نباید صرفاً در چارچوب نصوص دینی محدود شوند، بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و مکان، در جهت عدالت اجتماعی و حفظ کرامت انسانی تفسیر شوند. این دیدگاه نه تنها به فقه شیعه انعطاف بیشتری در مواجهه با مسائل حقوق بشری می‌بخشد، بلکه امکان گفت‌وگوی سازنده میان شریعت اسلامی و نظام‌های حقوقی بین‌المللی را فراهم می‌آورد. مظفر بر این باور است که حقوق بشر و احکام شرعی می‌توانند در تعامل با یکدیگر قرار گیرند و با تکیه بر عقل و اجماع، به پاسخگویی به چالش‌های معاصر کمک کنند. در مقابل، ابن عثیمین با پایبندی مطلق به نصوص دینی و تأکید بر بازگشت به قرآن و سنت، دیدگاهی محافظه‌کارانه و سنت‌گرایانه نسبت به احکام وضعی ارائه می‌دهد. او هرگونه نوآوری یا اجتهادی که فراتر از نصوص دینی باشد را رد می‌کند و حقوق بشر را تنها در چارچوب شریعت اسلامی می‌پذیرد. این دیدگاه اگرچه سازگاری بالایی با اصول ثابت وهابیت دارد، اما در مواجهه با تغییرات اجتماعی و مفاهیم جدید حقوق بشر انعطاف لازم را ندارد و می‌تواند باعث محدودیت در تطبیق فقه اسلامی با نیازهای جوامع معاصر شود. نتیجه‌گیری این پژوهش نشان می‌دهد که دیدگاه مظفر به دلیل استفاده از عقل و اجماع و رویکرد تطبیقی، در تحلیل مسائل مرتبط با حقوق بشر کارآمدتر است. او بر این نکته تأکید دارد که احکام وضعی باید به گونه‌ای تفسیر شوند که با عدالت اجتماعی و حقوق انسانی سازگار باشند. در مقابل، دیدگاه ابن عثیمین با تکیه بر نصوص دینی و رد هرگونه تغییر یا نوآوری، محدودیت‌های بسیاری در تعامل با مفاهیم جهانی حقوق بشر ایجاد می‌کند. این تحلیل بیانگر آن است که انعطاف‌پذیری در فقه اسلامی، همانند رویکرد مظفر، می‌تواند در تقویت حقوق بشر و

عدالت اجتماعی نقشی کلیدی ایفا کند. از سوی دیگر، پایبندی صرف به نصوص دینی، همانند رویکرد ابن عثیمین، گرچه سازگاری بیشتری با اصول ثابت مذهبی دارد، اما در مواجهه با نیازهای متغیر جوامع معاصر با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود.

استناد به این مقاله: بهشتی پور، جواد، قاسمی، ابراهیم. (۱۴۰۴). مقایسه تطبیقی حکم وضعی حقوق بشر از دیدگاه وهابیت (ابن عثیمین) و فقه شیعه (محمد رضا مظفر)، فصلنامه علمی *رهیافت انقلاب اسلامی*، ۱۹(۷۰)، ۱۳۰-۱۳۳.

۱۵۳

The Islamic Revolution Approach Quarterly is licensed under a  Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

منابع و مآخذ:

- ۱- سید فاطمی، سید محمد فارسی (۱۳۹۵) «رویکردی عدلیه ای به نظریه مقاصد و پیامدهای حقوق بشری» فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۵، صفحه ۳۸-۱۱.
- ۲- مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه، الطبعة الثانية، دارالتعمان، النجف، العراق، ۱۳۸۶.
- ۳- سلیمانی فرزند (۱۳۹۰) در «راهکارهای تقریبی علامه محمد رضا مظفر»، فروغ وحدت، سال هفتم، شماره ۲۶.
- ۴- حاجی زاده، حسین، حاجی پور، حسین (۱۴۰۱) «تحلیل ادخال خدائشناسی در امور عامه به وسیله تبیین عرض ذات، از دیدگاه محمد رضا مظفر و مرتضی مطهری»، دو فصلنامه فلسفه اسلامی، سال هشتم، شماره دوم، پیاپی ۱۵، صفحه ۱۶۷-۱۵۳.
- ۵- مظفر، محمد رضا (۱۹۷۱). حاشیه مکاسب. تهران: نشر کتابخانه اسلامی.
- ۶- مظفر، محمد رضا (۱۹۷۳). حریت الانسان و ارتباطها بقضاء الله. تهران: نشر دانشگاهی.
- ۷- مظفر، محمد رضا (۱۹۸۰). رساله عملیه فی ضوء المنهج الحدیث. قم: نشر اسلامی.
- ۸- مظفر، محمد رضا (۱۹۸۲). حاشیه مکاسب. تهران: نشر مکتب امام علی.
- ۹- ابن عثیمین، محمد بن صالح (۱۹۹۹) الشرح الممتع. دار الوطن.
- ۱۰- ابن عثیمین، محمد بن صالح (۲۰۰۲) الفتاوی المهمه دار السلام.
- ۱۱- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). فرائد الأصول. قم: مؤسسه آل البیت.
- ۱۲- حلی، جعفر بن حسن (محقق حلی) (۱۹۹۶). معارج الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۳- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۲۱). نهایی الأحکام فی معرفه الأحکام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۴- صدر، محمد باقر (۱۹۸۲). دروس فی علم الأصول. بیروت: دار التعارف.
- . . Seyed Fatemi, S. M. Q. (2016). A justice-based approach to the theory of purposes and consequences of human rights. *Legal Studies Quarterly*, (75), 11-38. [in Persian]
- Mozaffar, M. R. (1967). *Usul al-Fiqh* (2nd ed.). Al-Nu'man Publishing, Najaf, Iraq. [in Arabic]
- Soleimanifar, N. (2011). Approximation strategies of Allameh Mohammad Reza Mozaffar. *Forugh-e Vahdat*, 7(26). [in Persian]
- Hajizadeh, H., & Hajipour, H. (2022). Theological inclusion in public affairs through essential attributes: A comparative study of Mozaffar and Motahari. *Islamic Philosophy Biannual*, 8(2), 153-167. [in Persian]